

درس سیصد و یازدهم: صوت ۳۲۶

مفاد اخبار «مَنْ بَلَغَ» و ادلّه تسامح در ادلّه سنن (4)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث راجع به کیفیت دلالت اخبار تسامح بر استحباب یا ارشادیت یا توسعه در دلیل حجیت که مربوط به اخبار ضعیف می‌شود بود و عرض شد که بنا بر تقریر مرحوم آقای خوئی ادله دلالت بر استحباب فعلی نسبت به روایات ضعیف دارند. البته این مسئله صرف‌نظر از مبنای ایشان بر استحباب فعلی، به واسطه ادله احتیاط است زیرا طبق مبنای ایشان، ادله احتیاط چه در مورد وجوب، شبهه وجوبیه یا در مورد استحباب، موجب حُسن فعلی، فعل مشتبه خواهند بود و موجب ترتب ثواب بر نفس فعل مکلف به خواهند بود.

بناءً علی‌هذا خود امر راجح ولو به واسطه اخبار ضعیف بر طبق ادله احتیاط موجب حُسن فعلی و حسن شرعی است. البته این مسئله محل تأمل است که فعلاً ما راجع به این مسئله بحث نمی‌کنیم. بعد از تمام شدن بحث تسامح در ادله سنن، در رجوع به بحث سابق که مسئله برائت بود به این مسئله می‌رسیم. چون بحث ما راجع به ادله احتیاط بود که این احتیاط حسن فعلی دارد یا حسن فاعلی، و ثوابی که مترتب بر احتیاط است آیا به نفس فعل، راجع است یا به نیت فاعل و مکلف. صرف‌نظر از ادله احتیاط، ایشان می‌خواهند بفهمانند که این ادله تسامح و ادله بلاغ موجب حسن فعلی هستند و استحباب مترتب بر آنها استحباب فعلی است.

اما صحبت در این است که آیا این استجابی که مترتب بر فعل است، بر خود فعل **مِنْ حَيْثُ هُوَ** است یا اینکه بر فعل به رجاء طلب ثواب است یا به **رَجَاءِ التَّمَاسُ وَ طَلَبِ قَوْلِ النَّبِيِّ** است؛ چون مسئله فرق می‌کند، یک وقتی خود فعل **مِنْ حَيْثُ هُوَ** مورد برای حسن شرعی قرار می‌گیرد بالذات - البته به واسطه بلاغ - یک وقتی فعل مستحسن نیست بلکه فاعل این فعل را به **رَجَاءِ ثَوَابٍ مِنَ اللَّهِ** یا **طَلَبِ قَوْلِ النَّبِيِّ** این را انجام می‌دهد و این را اتیان می‌کند.

بعضی‌ها قائل‌اند به اینکه آنچه که از مفاد روایات استفاده می‌شود این است که در اخبار بلاغ، مسئله متفرع بر بلاغ است؛ یعنی در واقع این روایاتی که دارد **رَجَاءِ ثَوَابِ اللَّهِ** یا **التَّمَسُّ لِقَوْلِ النَّبِيِّ** به واسطه این ادله و همین‌طور به این تفرعی که بر «فاء» است **مَنْ بَلَغَهُ فَعَلَهُ هَكَذَا** یعنی متفرعاً بر بلاغ این را انجام می‌دهد این همان معنای رجاء و همان معنای التماس ثواب است منتها در اینجا اظهار شده و در آن روایات مطلقه اظهار نشده است اما در واقع یکی است. بنابراین استحباب به نفس فعل، **مِنْ حَيْثُ هُوَ** بر نمی‌گردد بلکه استحباب به فعل **مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ فِيهِ رَجَاءٌ** بر می‌گردد. چون رجاء ثواب الله یا **التَّمَسُّ لِقَوْلِ النَّبِيِّ** است، از این جهت این فعل مستحب است یعنی استحباب در واقع به فعل بر نمی‌گردد بلکه به همان رجاء ثواب بر می‌گردد؛ بر عملی که فاعل انجام می‌دهد نه اینکه بر استجابی را که اتیان می‌کند یعنی در واقع امر مستحبی را اتیان نکرده است بلکه فعلی را انجام داده است که به واسطه این فعل رجاء **ثَوَابِ اللَّهِ** را دارد.

من باب مثال بگوییم که ثمره در نذر هست - همه جا این را به کار می‌برند - که اگر استحبابی را نذر کرده باشد الآن بری الذمه نیست زیرا فعل او فعل مستحب نیست. گرچه بر اتیان فعل، ثواب به او می‌دهند ولی فعل مستحب نیست یعنی فعل مستحب انجام نداده است.

در اینجا بسیاری معتقدند بر اینکه از این روایات استفاده رجاء می‌شود یعنی در صورتی این فعل مستحسن است و ثواب داده می‌شود که فاعل این فعل را **رجاءً إلى قول النبي و رجاءً إلى ثواب الله** انجام بدهد نه ابتدائاً. لذا اگر آن فعل را بدون نیت انجام بدهد ثوابی بر او مترتب نیست. یک خبری را شنیده و بیاید به آن خبر عمل بکند اما به خاطر اینکه به آن ثواب برسد، این نیت را نمی‌کند یا **التماساً لطلب قول النبي** این کار را انجام نمی‌دهد بلکه یک خبری می‌شنود و خوشش می‌آید می‌گوید که کار خوبی است، انجام بدهیم مثلاً ورزش هم هست! در واقع حالا دو رکعت نماز خواندن در روز در ضمن یک ورزش ریاضتی هم هست حالا ما که باید بلند شویم صبح یک مقدار نرمش کنیم، در روز یکشنبه چهار رکعت صلاة وارد است خب این چهار رکعت را به حساب ریاضت و ورزش می‌گذاریم! در اینجا این فایده ندارد چون باید به جهت **التماساً لقول النبي و رجاءً إلى ثواب الله** باشد.

این آنچه بود که عدّه بسیاری از افراد [ذکر کردند که] البته جهتش را بعداً ذکر می‌کنم که به چه جهت این مسئله را مطرح کردند.

جوابی را که مرحوم آقای خوئی از این مطلب می‌دهند این است که یک هم‌چنین مسئله‌ای از روایات مطلقه استفاده نمی‌شود. گرچه روایات مقلّده که دو روایت است؛ روایت محمد بن مروان که در آن عمران زعفرانی هست در آن **«التماساً لطلب قول النبي»** یا **«رجاءاً لثواب الله»**^۱ هست. اما در سایر روایات نه **«من بلغه ثواب علی فعل ففعله»**^۲ مطلق است. حالا **رجاءً إلى ثواب الله** باشد یا نه شنیده است که یک خبری آمده که این کار را انجام بدهید او می‌رود انجام می‌دهد. حالا کاری به ثواب و عقابش ندارد شنیده است یک مسئله‌ای

۱. الکافی، ج ۲، کتاب الإیمان و الکفر، باب من بلغه ثواب من الله علی عمل، ص ۸۷، ح ۲:

«عن عمران الزعفرانی عن محمد بن مروان قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: «من بلغه ثواب من الله علی عمل ففعل ذلك العمل التماس ذلك الثواب أوتيه وإن لم يكن الحديث كما بلغه.»»

ترجمه: «عمران زعفرانی می‌گوید که محمد بن مروان گوید: شنیدم امام باقر علیه‌السلام می‌فرمود: «کسی که ثواب بر عملی از خدا به او برسد و آن عمل را به امید آن ثواب انجام دهد، به او می‌دهند، اگرچه حدیث چنانچه به او رسیده، نباشد.»» (محقق)

۲. إقبال الأعمال، ج ۲، الباب الثامن فیما نذکره مما یختص بشهر رجب و برکاته و ...، ص ۶۲۷

«[عن] صفوان عن أبي عبد الله الصادق عليه السلام أنه قال: «من بلغه شيء من الخير ففعل به كان له أجر ذلك وإن كان رسول الله صلى الله عليه وآله لم يقله.»»

ترجمه: «از صفوان از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که هرگاه به کسی در مورد ثواب کار خوبی (خبری) برسد، پس او به آن عمل کند، اجر آن برای اوست؛ اگر چه رسول الله آن را نگفته باشد.» (محقق)

در اینجا هست، فرض کنید که روز اربعاء توسل به فلان چیز مستحب است یا یوم الاربعاء اتفاق مستحب است یا **یوم الاربعاء** بعد از ظهر صلاة عشر رکعات مستحب است، [می گوید که] خیلی خوب ما انجام می دهیم بلد هستیم اما اینکه ثواب داشته باشد و رجائاً برای ثواب باشد نه! می گوید که انجام می دهیم - گفتم که - ما که می خواهیم ورزش کنیم حالا این ورزش خودمان را در ضمن صلات رکعات انجام می دهیم.

ایشان دو مقدمه برای جواب از این مطلب ذکر می کنند؛ مقدمه اولی اینکه می فرمایند شکی نیست در اینکه هر عملی که بر آن مثوبه مترتب است، باید اضافه به مولا باشد. یعنی این عمل **تقرباً إلى الله** انجام شود و الا ثوابی بر آن مترتب نیست، البته در عبادات واضح است و در توصیلات هم گرچه به نفس آن توصیلی اسقاط تکلیف می شود اما اجماعی است بر اینکه اگر آن توصیلی را به نیت ثواب و تقرب انجام ندهد آن توصیلی ثوابی ندارد.

فرض کنید که لباسش کثیف می شود و نجس است و این لباس را می شوید تا تطهیر کند، یک وقتی مقصود از تطهیر لباس **طلباً لطهارة الثوب للصلاة** است، در اینجا ثواب می دهند. اما یک وقتی می بیند لباسش کثیف و نجس است و از آن بول یا دمی که روی لباس است بدش می آید و - فرض کنید که اهل نماز هم نیست - می رود این لباسش را می شوید، خوب آن در اینجا طاهر شده ولی دیگر ثواب به او نمی دهند. یا اینکه فرض کنید که لباسش را دفعتاً در آب می اندازد، کنار نهر آبی بوده است و آنجا می اندازد و اصلاً بدون اینکه نیت تطهیر داشته باشد این ماء سائل همین طور می آید و لباسش را تطهیر می کند، خوب این ثواب ندارد ولی اگر همین عمل توصیلی را **رجاءاً إلى الله** انجام بدهد همین عمل توصیلی موجب ثواب است و در این شکی نیست. البته در بعضی از موارد منصوصه هست که نیت در آن موارد منصوصه دخالت ندارد.

من باب مثال در روایاتی داریم **«نوم العالم عبادة»**^۱ یا اینکه فرض کنید در مورد صوم رمضان داریم: **«أنفاسكم فيه تسبیح و نومكم فيه عبادة»**^۲ یا اینکه فرض کنید در بعضی از روایات هست که اگر کسی در هر صبح بگوید: **«اللهم انی أصبحت أسبحك وأحمدك وأهللك وأکبرک وأمجّدك بعدد ما أدير به سبحتی»**^۳ و بعد در طول روز این سبحه را همین طور بگرداند همین طور ثواب در پرونده اش می نویسند و کیسه اش را پر می کنند ولو اینکه دیگر ذاکر هم نباشد و این روایتش هم روایت صحیحی هست و خود بنده از مرحوم علامه

۱. مرصاد العباد، ص ۲۴۳؛ المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۳۶۷.

۲. الأمالی، شیخ صدوق، المجلس العشرون، ص ۹۳، ح ۴.

۳. الدعوات، راوندی، ج ۱، ص ۶۲؛ مستدرک الوسائل، ج ۵، أبواب التعقیب و ما یناسبه، ۳۵ - باب النواذر، ص ۱۲۴.

ترجمه: «خدایا! همانا صبح می کنم درحالی که تو را تسبیح می گویم و تو را تمجید می کنم و تو را ستایش می کنم و تو را تهلل (لا إله إلا الله گفتن) می گویم به عدد آنچه می چرخانم تسبیح را.» (محقق)

طباطبائی - رضوان الله تعالى عليه - شنیده‌ام که ایشان هم تأیید می‌کردند و می‌فرمودند که روایت درستی است. دیگر تا شب تسبیح را همین‌طور تندتند بچرخاند! حالا که قرار است «**ما دارِ سُبْحَتی**» پس تند بچرخاند که بیشتر ثواب بدهند! در این موارد نیت دخالت ندارد. البته ناگفته نماند که اینها توصیلی نیستند بلکه اینها امور تکوینی هستند که منشأ عبادی دارند نه اینکه منشأ توصیلی دارند؛ یعنی چون حیات عالم **وَقَفَا لِنَثِیْبِ** احکام الله تعالى و لِشَرِیْعَتِهِ است این حیات توأم با انفاس و نوم و اکل است [لذا تمام اینها ثواب عبادت دارد].

معنای روایت «ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ» از نظر مرحوم علامه طهرانی

من یادم هست یک وقت در جایی بودیم مرحوم آقا - رضوان الله تعالى عليه - بودند و شخصی از این کلمه‌ای که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم راجع به امیرالمؤمنین فرمودند که «**ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ** **أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ**»^۱ سؤال کرد که معنایش چیست؟

معنای روایت «ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ» از نظر دیگران

مرحوم آقا در آنجا به‌طور کلی یک معنای دیگری کردند و فرمودند که مسئله اختصاص به «**ضَرْبَةُ عَلِيٍّ**» ندارد. آنچه را که الآن تفسیر و توجیه می‌کنند این است که می‌گویند: در آنجا تقابل اسلام و کفر بود. در آنجا ضربت حتمیه بود و اگر ضربت علی نبود کفر غلبه می‌کرد و اسلام محو و فنا پیدا می‌کرد. لذا ضربت علی احیای اسلام کرد.

واقعاً هم همین‌طور بود. عمر بن عبدود وقتی که آمد اصلاً می‌خواست بساط اسلام را برچیند یعنی آمد که پیغمبر را بکشد و دیگر تمام کند. جنگ احزاب برای همین جهت بود که تمام احزاب در جزیره العرب متحد شدند برای اینکه نطفه اسلام را اماته کنند و واقعاً اگر «**ضَرْبَةُ عَلِيٍّ**» نبود کار اسلام یک سره و تمام بود یعنی مسئله اسلام دیگر مختومه اعلام می‌شد و خلاصه کارش تمام بود. از این نظر درست است که کاری که امیرالمؤمنین علیه السلام کرد **تَوَازَى عَمَلُ الثَّقَلَيْنِ**؛ جن و انس اگر بیایند نمی‌توانند یک هم‌چنین توازنی ایجاد بکنند ولی یک معنای دقیق‌تری در اینجا هست و آن اینکه در ضربت، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌فرمایند که این عمل امیرالمؤمنین خلاصه عملی بود که **تَوَازَى عَمَلُ الثَّقَلَيْنِ**، یعنی نتیجه این عمل، احیای اسلام بود. زیرا ممکن است این ضربت، از یک فرد عادی هم سر بزند، فرض کنید اگر یک نفر عادی در یوم خندق می‌آمد و از عمرو بن عبدود بالاتر بود او هم همین کار را انجام می‌داد، امیرالمؤمنین علیه السلام کار اضافه‌ای که نکرد فقط عمر بن عبدود را از بین برد. حالا اگر یکی از شما در یوم خندق یک تفنگ داشت یک

^۱ . مشارق أنوار الیقین، ج ۱، ص ۳۱۳.

شمشیر و سیف داشت و با یک گلوله عمر بن عبدود را می‌کشت، گرچه پهلوان و بطل و کذا است ولی اگر صرفاً مسئله، مسئله قتل باشد، خب این قتل درست است که احیای اسلام است ولی دیگر عبارت **توازی عمل الثقلین** در اینجا به نظر می‌رسد که مناسب نباشد چون حرف‌های پیغمبر با حرف‌های ما تفاوت داشت. ما می‌گوییم: «جنگِ سرنوشت»؛ جنگِ سرنوشت جنگی است که آن نتیجه‌اش یکی از دو طرف بقاء یا فنا را تعیین می‌کند. یعنی آن حَرَبی که تعیین‌کننده است؛ یعنی نهایت مسئله است و ظفر و شکست را تعیین می‌کند.

تمام عبادات رهین ضربت علی علیه‌السلام

ضربت امیرالمؤمنین در یوم الخندق، معلولِ حالتِ نفسانی او بود

خب در اینجا درست است که این تعیین‌کننده است اما اینکه عمل ثقلین **جَنّ و انسِ إلى یوم القیامة** بیابند و اعمال عبادی انجام بدهند، اگر تمام افراد بیابند به اندازه ضربت علی نمی‌تواند موازی کند خب این مسئله فقط به جنگِ تنها بر نمی‌گردد. یعنی اگر دقت کنیم و دقیق‌تر به مسئله برخورد کنیم امیرالمؤمنین در آنجا شهادتی کرد! از خودگذشتگی کرد و در اینکه از خودگذشتگی کرد حرفی نیست اما صحبت در این است که این ضربتی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام زد از زمان امیرالمؤمنین تا زمان قیامت این همه افراد می‌آیند عبادت می‌کنند؛ نماز، حج، زکات، خمس و تمام اینها [با ضربت او برابری نمی‌کند] البته تمام اینها ثوابش مرهون و رهین ضربت علی هست در این شکی نداریم. اگر ضربت علی نبود، دیگر حج و صلاتی هم نبود، کار تمام بود! پس تمام حج‌هایی که تا یوم القیامة می‌آیند رهین ضربت علی است. تمام صلاّتها رهین ضربت علی است، تمام خمس‌ها، زکات‌ها، انفاق‌ها، ایثارها، صوم‌ها و همه اینها رهین ضربت علی است. ولی بحث راجع به این مسئله یک قدری بالاتر است به اصطلاح اگر این ضربت را از نظر عقلانی بخواهیم مقایسه کنیم خب بالأخره یک شهادتی بود، یک جرّتی بود، یک ایثاری از طرف علی بود و این ضربت را انجام داد ولی مسئله فقط نفس ضربت نیست اگر مسئله خود ضربت باشد خب در اینجا این همه عبادات هست که بر ضربت و اینها ترجیح دارد. بله، از نقطه نظر نتیجه این حرف را می‌توانیم بزنیم و درست هم است که همه اعمال **إلی یوم القیامة** معلول این ضربت است، این را ما از این نظر می‌پذیریم اما بالاتر از این است که این ضربت علی در یوم الخندق، این معلولِ حالتِ نفسانی امیرالمؤمنین بود که آن حالتِ نفسانی **لا توازی عمل الثقلین**، مسئله این است؛ یعنی امیرالمؤمنین در یوم خندق در یک حالتِ نفسانی از فناء و انمحاء در ذات پروردگار و ایثار و از خودگذشتگی بود که تمام **عمل ثقلین إلى یوم القیامة** را اگر بیاورند از نقطه نظر مرتبه به آن حال علی نمی‌رسد، چه علی ضربت را می‌زد یا نمی‌زد. مسئله این است. آن وقت در آن حال **ضربة علی لا توازیه عمل ثقلین** **نوم علی فی هذه الحالة لا توازیه عمل ثقلین أكل علی لا توازیه عمل الثقلین**؛ تمام افعالی که علی انجام

بدهد همه مشمول همین هستند.

مرحوم آقا - رضوان الله تعالى عليه - می فرمودند که این مقصود از این عبارت است، نه اینکه آن عبارت غلط است بلکه معنای دقیق تر این است که حالت امیرالمؤمنین در روز خندق حالتی بود که هر فعلی از او سر می زد لا یوازیه عمل الثقلین.

معنای روایات «نوم العالم العباد»

حالا آن به جهت تکوین مسئله است یعنی عالم چون حیاتش را وقف برای **تثبیتاً لأحكام الله** کرده لذا نومش هم عبادت است، اکلش هم عبادت است. فقط نوم عالم عبادت نیست بلکه **أكله عبادته و سایر افعاله عبادته**؛ منظور مشی است منظور از **رکوب السیاره** است، هر چه می خواهد باشد این عبادت است. **«أنفاسکم فیه تسبیح»** به خاطر چیست؟ به خاطر جهت صومی است، آن جهت تعلق است، این جهت، جهت تکوینی است. حالا بگذریم چون داریم از مسئله دور می شویم.

در این موارد در مقدمه اولی این اثبات می شود که تمام افعال باید **مستنداً إلى الله** باشد و بدون این فایده ای ندارد. این مسئله اول است.

دعای مختلف انسان در انجام افعال

مقدمه دوم اینکه هر فعلی را که انسان انجام می دهد یا به داعی شهوانی است یا التذاذ روحانی است؛ یعنی اگر غذا می خورد برای داعی شهوانی است شهوت اکل و اینها است یا مثلاً تفریح و تفرج و امثال ذلک دعای شهوانی دارد اما فرض کنید کسب علم می کند، کسب علم برای التذاذ روحانی است. خلاصه یا این مسئله است یا آن مسئله و قسم ثالثی برای این مسئله موجود نیست مگر اینکه از طرف شارع حکم به فعل آمده باشد که در آنجا داعی شهوانی و التذاذ روحی نیست. من باب مثال **جهاد فی سبیل الله** نه داعی شهوانی دارد نه التذاذ روحی دارد یا صلاة در وقت زوال در صحرای حارّه داعی شهوانی دارد نه التذاذ روحی و نفسی دارد. پس احکامی که این احکام را مکلف انجام می دهد بدون التذاذ شهوانی و بدون التذاذ روحی و نفسی این احکام را انجام می دهد و این سه قسم است؛ یا **خوفاً من العقاب** است یا **شوقاً إلى الثواب** است یا شق سوم که برای اوحدی از افراد است به قول امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرمایند:

إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً، فَتِلْكَ عِبَادَةُ التَّجَارِ؛ وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ؛ وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ.^۱

^۱. نهج البلاغة (صبحی صالح)، ج ۱، ص ۵۱۰. امام شناسی، ج ۵، ص ۴۳:

«دسته ای از مردم، خدای را از روی رغبت به ثواب و میل به پاداش عبادت می کنند، این عبادت تاجران است. و دسته ای از مردم خدای را از روی ترس عبادت می کنند، این عبادت بندگان است. و دسته ای از مردم خدای را از روی شکر عبادت می کنند، این

خب این شقّ سوم برای فرد خاصی از اینها هست. البته در اینجا نمی‌دانم چطور آقای خوئی با آن مرامشان این مسئله را هم ذکر می‌کنند! بله، هستند افرادی که اینها در یک موقعیتی هستند که اصلاً خودشان را نمی‌بینند و احساس نمی‌کنند، اینها در یک مرتبه‌ای از فناء قرار دارند که اصلاً خود را نمی‌بینند تا اینکه معبود را عبادت کنند و این عبادت آنها اصلاً از زمره طلب، خارج است، اصلاً از زمره رجاء، خارج است؛ نه به خاطر خوف از عقاب است، نه **طَلَباً إِلَى الثَّوَابِ** است، نه به خاطر **وَجَدْتُهُ أَهْلاً لِلْعِبَادَةِ**، است و اصلاً از این مرتبه خارج است. بعد می‌فرمایند که گرچه ما معنای فناء را نمی‌فهمیم و این مسئله را به اهلش واگذار می‌کنیم.^۱ این خوب است خدا خیرش بدهد که اقلّ در اینجا اثبات یک هم‌چنین مطلبی را ایشان می‌فرمایند.

راجع به **خَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ** که بحث ما راجع به این مسئله نیست چون ادلّه تسامح در مقام ثواب هستند. آن مسئله‌ای هم که می‌فرمایند که مولا علی فرمود که **«وَجَدْتُكَ أَهْلاً لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ»**^۲ که آن هم اختصاص به او دارد و به ما مربوط نیست. این ادلّه تسامح مربوط به ماست و مربوط به اغلب افراد است که اینها **طَمَعاً إِلَى الثَّوَابِ** انجام می‌دهند.

بنابراین تمام عبادات و افعالی که مکلف این افعال را انجام می‌دهد، **طَمَعاً إِلَى الثَّوَابِ** است و **تَقَرُّباً إِلَى اللَّهِ** است. پس این دو روایتی که در اینجا آمده که در اینها «رجاءاً» دارد، این شرط زائدی در اینجا نیست بلکه همان بیان روایات مطلقات است اما در روایات مطلقات به خاطر **تَقَرُّباً إِلَى اللَّهِ** بیان نشده است ولی در این دو روایت مسئله بیان شده که **رَجَاءً إِلَى اللَّهِ**. پس **رَجَاءً إِلَى اللَّهِ** در واقع همان ناظر به همان روایات مطلقه است نه اینکه در مقام تقیید است، نه خیر و دلیل بر این مسئله این است که روایات در مقام اخبار بر ثواب بعد الإتیان از فعل نیستند بلکه روایات در مقام تشویق‌اند - این برگشت از همان حرفی است که جلسه قبل زدند است، این یعنی ضد و نقیض هست - **«مَنْ سَرَّحَ لِحَيْثُهُ فَلَهُ كَذَا»**^۳ یعنی **سَرَّحَ لِحَيْثِكَ** معنایش این است. صرفاً این

عبادت آزادگان است.»

۱. مصباح الفقاهة، ج ۱، ص ۷۱۰.

۲. عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۱۱:

«مَا عَبْدْتُكَ خَوْفاً مِنْ نَارِكَ وَلَا شَوْقاً إِلَى جَنَّتِكَ بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلاً لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ.» اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۷۲:

«خدایا! عبادت من به جهت ترس از آتش و یا فوز به نعمات اخروی و بهشت و فوائد آن نیست؛ بلکه تو را اهل پرستش یافتم و به دور از هر چشم‌داشتی به عبادتت پرداختم.»

۳. الکافی، ج ۶، **کِتَابُ الزَّيِّ وَ النَّجْمِ وَ الْمُرُوءَةِ، بَابُ النَّمَشُطِ**، ص ۴۸۹، ح ۱۰:

«عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ: مَنْ سَرَّحَ لِحَيْثِهِ سَبْعِينَ مَرَّةً وَ عَدَّهَا مَرَّةً مَرَّةً لَمْ يَقْرَبْهُ الشَّيْطَانُ أَرْبَعِينَ يَوْماً.»

ترجمه: «اسماعیل بن جابر گوید که امام صادق علیه‌السلام فرمود: هرکس هفتاد بار محاسن خود را شانه بزند و هر مرتبه را شمارش کند، شیطان تا چهل روز به او نزدیک نخواهد شد.» (محقق)

نیست که روایات بیابند و بگویند که اگر کسی این کار را انجام بدهد، خدا این قدر به او ثواب می‌دهد، نه! می‌گویند که برو انجام بده، تشویق و ترغیب و تحریص می‌کنند. بنابراین اگر در این فعل تقرب لحاظ نشده باشد بنابراین در اینجا روایات دلالت بر تشویق ندارند درحالی که ظهور روایات بر تشویق و ترغیب است. گفته‌اند که از تفریع «فاء» **فَفَعَلَهُ** استفاده این قید می‌شود یعنی مترتباً بر بلاغ این چیز را انجام می‌دهد.

بیان مسئله تا اینجا بر این بود که استحباب بر خود فعل تعلق می‌گیرد یعنی کسی که این فعل را به نیت استحباب انجام می‌دهد چون روایت آمده ولو روایت، روایت ضعیف است ولی این ثواب برایش وارد است. ولی در لسان این افراد که می‌گویند: «**رجاء**» که مترتب بر این است که خود فعل استحباب ندارند بلکه رجاء او موجب استحباب است، اینها گفته‌اند که فای فعل فای تفریع است: **بَلَّغَهُ فَفَعَلَهُ**؛ مترتب بر بلوغ این فعل انجام می‌گیرد. فرض کنید اگر بگویند: **أَنْصَحْتُ زَيْدًا لِلصَّلَاةِ فَصَلَّ الظَّهْرُ** خوب اینکه فاء در اینجا آمده، متفرع بر او این است که به واسطه نصیحت من، زید صلاة را انجام داد اگر من نصیحت نمی‌کردم زید نماز نمی‌خواند پس به واسطه انصاح است که در اینجا زید مرتکب فعل وجوب شده است و استفاده از اینجا این است که این فعل به واسطه بلاغ در اینجا حُسن پیدا می‌کند اما حسن فعلی ندارد یعنی چون به او بلاغ شده است این دلالت می‌کند بر اینکه این جنبه **رجاءٌ إِلَى الثَّوَابِ** در آن باشد؛ چون به او رسیده است که ثواب دارد، به خاطر ثواب انجام می‌دهد. ایشان می‌گویند که این دلالت نمی‌کند؛ فای تفریع فقط دلالت بر تفریع یک نتیجه بر یک علتی می‌کند همین مثل **ضَرَبَ زَيْدٌ فُقُوتًا** این الآن متفرع بر آن است و اضافه بر این دلالتی ندارد.

بنابراین از این دو مقدمه و بیان این مسئله استفاده می‌شود که ادله تسامح در مقام اثبات حسن فعلی برای آن فعلی هستند که بلاغ به او آمده است و بلاغ متعلق به او شده است و دلالت بر حسن فعلی می‌کند.

نظر مرحوم نائینی در مورد ناظر به مطلقات بودن روایت محمد بن مروان

مرحوم نائینی در اینجا نسبت به اشکال آن مُستشکل که می‌گوید: آن دو روایت که روایت محمد بن مروان است - **رجاء و التماساً** - ناظر به مطلقات است، اشکالی اینجا دارند و آن این است که اولاً این دو روایت، روایت ضعیف است و ثانیاً هر دو مثبتین هستند یعنی آنچه را که روایت مقید موجب تقیید مطلق می‌شود در آنجایی است که - من اشتباه کردم - مورد وجوب یا مورد حرمت باشد اما در مورد استحباب نه، در مورد استحباب اشکال ندارد که هم این مطلق مستحب باشد، هم او مستحب باشد، اشکالی ندارد.

فرض کنید داریم که در روز چهارشنبه صلاة رکعتین مستحب است و بعد در یک روایت دیگر داریم که صلاة با عطر و با رائحه و با طیب مستحب است، هر دو مثبتین هستند و در مورد مستحبات اشکال ندارد چه آن صلاة را بخواند یا اینکه این را بخواند ثوابش اکثر ثواب هم هست ولی در مانحن فیه هم همین طور است در مانحن فیه مورد، مورد استحباب است و چون مورد استحباب است ولو اینکه آن مقید با آن مطلق مخالف باشد

درعین حال نمی تواند آن را تقیید بکند، بلکه هردو به حال خودش باقی هستند.

جواب مرحوم آقای خوئی در باب ناظر به مطلقات بودن روایت محمد بن مروان

جوابی که مرحوم آقای خوئی می دهند جواب درستی است؛ ایشان می فرمایند که در بحث اطلاق و تقیید، بحث استحباب و وجوب نیست؛ در هر جا که دو روایت یکی ناظر بر دیگری می باشد، به نحو اینکه نتوان جمع بین او و روایت دیگر کرد، در آنجا با روایات مقیّد ما باید تقیید بزنیم. بله، اگر مورد، مورد مثبتین باشد، در آنجا ما مطلق را حمل بر مقیّد نمی کنیم ولی اگر مثبتین نباشند یعنی یکی مثبت است و دیگری نافی باشد قطعاً در آنجا این طور است مثلاً حتی در مورد استحباب: **زیارة الحسین مستحبّ**، بعد از آن طرف داریم که زیارت حسین بدون غسل مکروه است آیا در اینجا می توانیم بگوییم که زیارت با غسل به استحباب خودش باقی است و زیارت بدون غسل هم به استحباب خودش باقی است؟! نه! باید مطلق را هم مقیّد کنیم. پس بحث فقط بحث وجوب و اینها نیست.

حل مسئله این طوری که ایشان می فرمایند - همان طوری که ما گفتیم - به این است که روایات مطلق به داعی تقرّب است و **رجاء إلى الثواب** چیزی اضافه بر تقرّب در اینجا ندارد. بنابراین روایات مطلقه و روایات مقیّده، هردو یک ملاک و هردو با کثرت و تعدّد یک مفهوم را می رساند و آن این است که فعلی را که مکلف ولو طبق روایت ضعیف انجام می دهد چون به داعی تقرّب انجام می دهد، بر نفس فعل ثواب تعلق می گیرد چون فعل مستحب می شود. و **فیه ما فیه**، إن شاء الله برای جلسه بعد باشد.

عدم اختصاص حال فناء به امام معصوم علیه السلام

تلمیذ: نسبت به سایر ائمه هست؟ آن حالت برای همه شان است؟

استاد: بله، حتی ممکن است برای افراد عادی هم پیدا بشود، یعنی غیر از امام ممکن است برای دیگران پیدا شود، در مرحله فناء فرق نمی کند. در مرحله فناء ذات پروردگار است که دارد کار انجام می دهد و هیچ چیزی نمی تواند به آن مرتبه برسد پس چه علی باشد چه غیر علی باشد تفاوت در اینجا نمی کند اما امیرالمؤمنین مصداق مشخص آن است. مثل اینکه شما هزارتا صفر بچینید یک، یک هم کنار آن هزارتا صفر بگذارید آیا با یک برابری می کند؟! حالا هزارتا صفر بشود ده هزارتا صفر یا یک میلیون صفر اما باز صفر است!

اللهم صل علی محمد و آل محمد